



۲۰۱۶/۰۳/۱۷



نظیفه فارانی

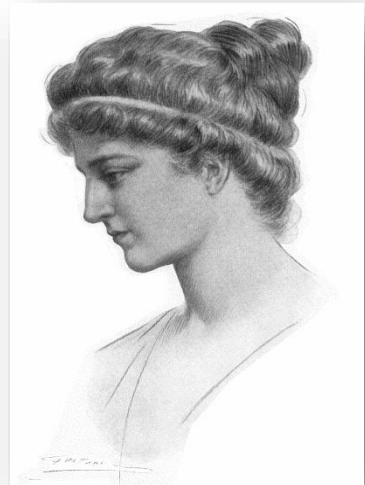
یک حقیقت تلخ

"هیپاتیا" نماد ارزنده از نقش زنان در عرصه علم

خانم "هیپاتیا" فیلسوف اندیشه نئی افلاطونی یونانی، که به عنوان نخستین زن برجسته ریاضیدان و آخرین کتابدار کتابخانه معتبر اسکندریه بود. او منحصی استاد ریاضی در اکادمی معروف شهر اسکندریه تدریس میکرد و در علم نجوم تبحر داشت. او در سال ۳۷۰ میلادی در اسکندریه مصر که تحت حکومت رومی ها بود متولد شد. او در زادگاهش اسکندریه در عنفوان جوانی به شهرت علمی رسید و به تاریخ ۴۱۵ به عمر ۴۵ سالگی به دست مسیحیان و با تحریک کلیسای وقت به اتهام جادوگری بشکل بسیار فجیع بشهادت رسید. (در آخرین نوشته گزارش از قتل فجیع او را میخوانید)

«هیپاتیا» نماد از نقش ارزنده زنان در عرصه علم است. نظرات او قرنها سانسور بود تا اینکه کوپرنیک و گالیله توانستند نظرات گرامی هیپاتیا را به اثبات رسانند. پدرش "تئون اسکندرانی" استاد دانشگاه معروف اسکندریه بود که بنابه لیاقت به سمت ریاست دانشگاه اسکندریه انتخاب شد. پدرش "تئون" با اینکه معلم خصوصی او بود همبازی دوران طفلی دخترش نیز بود. عشق پدر به فلسفه، شعر زیبایی، و ریاضیات به دخترش نیز انتقال یافته بود. پدرش می گفت: ریاضی زبان شعر است، هر ریاضی دانی ناخواسته یک شاعر و سخنور است.

پدر همه جزئیات زندگی و دقایق اوقات دخترش هیپاتیا را برنامه ریزی و مدیریت می کرد. چنانچه تعلیماتی کامل و منظم در هنر، ادبیات، علوم، ریاضی و فلسفه به دخترش آموخت. به تشویق پدر مهربانش ورزش هایی چون سوارکاری و آب بازی و کوهنوردی را دایم دوام میداد. دوران کودکی هیپاتیا ساعتها در کنار پدرش در موزیم مطالعه می کرد و به بحث هایی که بین پدر و همکارانش پیش می آمد با اشتیاق می شنید و در سخنرانی هایی که در تالارهای بزرگ برگزار می شد شرکت می جست. هیپاتیا سخن زندگی ساز پدرش را آویزه گوشش ساخت که برای دخترش یکبار گفته بود:



- دخترم حق فکر کردن را برای خودت حفظ کن، زیرا حتی غلط فکر کردن، بهتر از هرگز فکر نکردن است.

او نه تنها از پدر می آموخت بلکه یکی از همکاران پدرش در تدوین و ویرایش بسیاری از متون قدیمی مغلق ریاضی و ستاره شناسی بود. تا جاییکه هیپاتیا وقتی پدر را در تدوین یکی از آثار مغلق بطلمیوسی که با عناصر سروکار داشت مؤفانه یاری علمی کرد. پدرش با ذکر نام هیپاتیا در کتاب، هم کتاب را اعتبار بخشید و هم بر علمیت دخترش صحنه گذاشت. او نوشت: تمام فصول این کتاب را هیپاتیا دختر ریاضیدانم بازبینی و بررسی کرده است. روزی هیپاتیا به پدر گرامی اش "تئون اسکندرانی" گفت: پدر! دلم می خواهم سفر کنم نه برای رسیدن به نقطه ای... فقط برای رفتن از خطی به خط دیگر، دنیا بزرگتر از اسکندریه و آسمان وسیعتر از زمین آن است تنها با خواندن کتاب های مختلف و مشاهدات است که می توانم به روشنایی حقیقت برسم، اینجا برای فهمیدن راز آسمان کافی نیست باید علم ستاره شناسی و ریاضی را در خارج از شهر یاد بگیرم؛ پدر نیز با چشمانی اشکبار آتن و ایتالیا را پیشنهاد داد و گفت: ارمغان و سوغات سفر در این دو شهر متمدن، جز خرد و حکمت چیز دیگری نیست.

شهرت و محبوبیت هیپاتیا در فلسفه و ریاضی آنقدر پرآوازه گردید که از مرزها گذشت، همه جا سخن از هیپاتیا بود او پیوسته همانند مردان بالاپوش و چین دراز اکادمیک به تن می کرد و تاجی از برگ های زیبا بر سر می گذاشت. موهای موج درازش که حلقه حلقه در پشتش رها شده بود به زیبایی اش می افزود. با این وضع عازم سفر شد. وقتی از سفر برگشت تغییر بارز در فلسفه و دانش وی باعث شد که دانشگاه اسکندریه اینبار در رشته فلسفه و ریاضیات منحصی استاد از او دعوت کرد.

"سراپیوم" یک عمارت بسیار زیبا و بزرگ بود و مهمترین نقش آن ساختمان، پرستش گاه سراپیس خدای یونانی- مصری (خدای مرگ و درمان) بود و در درجه دوم کتابخانه بزرگی اکادمی اسکندریه که بنام دختر شهرت داشت با آمدن بانو هیپاتیا بخاطری مشهور شد که پدر هیپاتیا "تئون" به سبب ورود دخترش کتابخانه را به نام کتابخانه دخترم هیپاتیا مسمی ساخت که تا پایان عمر کوتاه اش بانو هیپاتیا به تدریس در این دانشگاه منحصی استاد مشغول بود.

بانو هیپاتیا شیوه هایی را که حقیقت بر اساس شواهد و مدارک به صورت مستند درک شود ستایش می کرد؛ شیوه تدریس او بحث و گفتگوی منطقی و عقلانی به سبک افلاطونی و ارسطویی بود به این معنی که محصلین طی جلسات پرسش و پاسخ مطالب را از استاد می آموختند. بانو در نگرش خویش مشورت بخصوص داشت و به دلیل اعتقاد عمیق به پرسشگری به این جلسات روی آورد، نگاه دقیق او در این عرصه موجب می شد که با متانت و اعتقاد قلبی این جلسات را تشکیل دهد، و با

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنی بنی پاڼوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

توانایی پی بردن به راز مجهولات، همواره با پاسخ به حس کنجکاوی شاگردان و با تلاش برای یافتن و پی بردن به علوم جدید، روح حقیقت جوی خویش را سیراب و در این راه بطور عجیبی احساس شادی و لذت می کرد. او می گفت: **انسان همانطور که برای برقراری حقیقت می جنگد باید با خرافات نیز به مبارزه برخیزد.**

روزی برای دخترانی که طالب و شیفته علم آموزی بودند سخن می گفت و آنها را به تحمل سختیها و دانش آموختن دعوت میکرد. بانو در سخنرانی خود همه حضار را به حیرت واداشت که گفت:

— خواهران من، یتیم کسی نیست که پدر و مادرش را از دست داده باشد و در کمبود آنها احساس حقارت کند، بلکه یتیم کسی است که دست از یادگیری و دانش آموختن بردارد. **آموخته ام اگر زنان در دانش و معلومات کم بهره باشند، مردان جهالت و نادانی را مثل شیر و عسل خواهند نوشید.**

شهرت استعداد هیپاتیا باعث شد کسانی را که به اسکندریه می آمدند. وقتی در موزیم اسکندریه استاد شروع به تدریس می کرد، مردم در جاده های نزدیک ساختمان موزیم، ازدحام می کردند تا حداقل صدای دلپذیر او را بشنوند. یکروز که همه برای شنیدن آواز ملکوتی او گوش داده بودند شاعری لب به سخن گشود و قصیده زیبا و دل فریب را در مدح او به مطلع ذیل سرود:

وقتی تو نزدیک منی و صدای تو را می شنوم با صدایی که به پرهیزگاری ساکنان ستارگان پاک می ماند تو را با همه وجودم می ستایم هیپاتیا!

همچنین یکی از مورخین یونانی می نویسد: «او معلم محبوبی بود، در خانه او همانند اتاق کنفرانس، سخت کوشترین دانشجویان آمد و رفت داشتند.»

ازدواج

بانو هیپاتیا تقریباً به مدت ده سال در اروپا سفر کرد و هر جا که می رفت به خاطر زیبایی هایش چه در کلام چه در جمال و چه در شخصیت مورد ستایش همگان قرار می گرفت بخشی از محبوبیت بانو به دلیل ذهن تیزبین و خرد بی همتای او بود ولی بیشتر مردم او را به خاطر زیبایی و نیز رفتار مؤدبانه و حسن معاشرتش دوست داشتند. ازین لحاظ ستایش گران فراوانی داشت که غالباً احترام آنها به او تبدیل به دلباختگی می شد. او شبیه "آتنا" الهه یونانی بود، صورتی کاملاً یونانی و گیسوان پرپیچ و خم و درازی داشت او چنان زیبا بود که همه شاگردانش (دختران و پسران) عاشقش می شدند. اینکه پیشنهاد های ازدواج



بسیاری از شاهزادگان، فلاسفه و سرداران بزرگی را رد می کرد و آنها را ناامید می ساخت، اما با مهارت سخنان دلپذیر خویش کینه ناامیدی را از دل آنها پاک میکرد و در عوض، آنها را روی ریاضی، فلسفه و اندیشیدن تشویق می نمود ولی عده ای زیادی بودند که دست از شیفتگی عشق به او بر نمیداشتند. روزی یکی از شاگردانش به نام آریستیس که سردار بزرگ و فاتحی بزرگ و خوش هیکل و خوش جمالی بود عشقش را به هیپاتیا برای چندمین بار ابراز کرد او متیقن بود که هیپاتیا را از خود میکند ولی بانو در جواب او گفت: **در عهدی که مردان از سایه زنان می گریزند و نزدیکی و همنشینی با آنان را گناه می پندارند، حتی برخورد و سخن گفتن با آنها را در کوچه و شهر، اگر چه مادر، همسر و یا خواهرشان باشند با احساس شرم متحمل رنج و سختی باشند، پس در این شهر کسی را تاکنون نیافته ام که به اندازه "تنهایی" شایسته رفاقت و همسری با من باشد.**

او هیچگاه به خواستگاری که ذهن و فلسفه اش با ذهن و فلسفه خودش نزدیک باشد، برخورد نکرد یا گویا برای او همسر مناسب و همتایی وجود نداشت. هیپاتیا همیشه می گفت: «هرکس خودش نویسنده داستان عشقی اش است. همه ما داستان ایده آل خاص خود را داریم. من با حقیقت ازدواج کرده ام» او ترجیح می داد خود را وقف فلسفه و ریاضیات کند این جمله زیبای بانو قبل از آن که نشان دهنده طفره و تعلل او در ازدواج باشد، اصالت، مناعت و بزرگ منشی او را بیانگر بود.

* تصویر هیپاتیا و پدر داشمند از قلم Agora

ریاضیات

هیپاتیا تمام وقتش را باشاگردان به حل مسایل پیچیده فلسفه و ریاضی می گذراند، دانشجویان جوان از سراسر جهان برای شنیدن خطابه های او راهی آن دیار می شدند، او تمام کتابهای ریاضی موجود در کتابخانه را عمیقاً مطالعه کرد و می خواست فرمولی خاص برای حرکت زمین بیابد ولی قبل از اینکه به این کار دست بزند بمسایل بفرنج تر هندسی مثل مخروطهای آپولونیوس پرداخت. هیپاتیا رساله های فراوانی در زمینه ریاضیات معلق و پیچیده نوشت که بسیاری از آنها در زمان یورش مردم به معبد سراپیس اسکندریه از بین رفت. همچنین او در حل مسائل جبر و هندسه طریقه های جدیدی ارائه کرد که تا عصر دکارت،

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

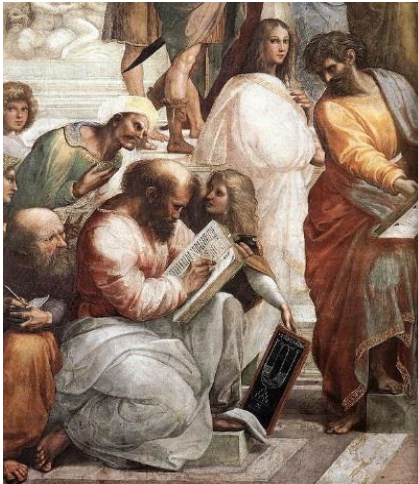
یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

نیوتن و لایب نیتز و چندین قرن بعد علوم ریاضی از آن حد که **هیپاتیا** تدریس می‌کرد فراتر نرفت. نکته جالب اینکه با وجود نزدیکی دوران یونانی با عصر بعد از **هیپاتیا** علاقه به مقاطع مخروطی همچنان بسیار مورد توجه بود. **هیپاتیا** مخترع «غلظت سنج» است که برای تعیین غلظت مواد حل شده در مایعات به کار می‌رود.

فلسفه

او نظریه‌های **نوافلاطونی**، **فلوطين** و **ایامیلیکوس** و آثار **ارسطو** را در موزیم اسکندریه تدریس می‌کرد. نامداران بسیاری در شاگردی بانو علاقمند بودند و به دفاع از نظریات او می‌پرداختند. در یکی از نوشته‌های بانو **هیپاتیا** آمده: من در گذشته سیر نمی‌کنم بلکه در آینده گام بر می‌دارم، افسانه‌ها باید تنها به عنوان افسانه، حکایت تنها به عنوان حکایت و اسطوره‌ها تنها به عنوان اسطوره باید گفته شوند.

آموزش اعتقادات خرافی، باطل و بی‌اساس به عنوان حقیقت رخداد وحشت‌آور و هولناکی است. تنها اندیشه کودکان آنها را می‌پذیرد و به آنها اعتقاد می‌آورد و در سالهای بعد تنها با سختی و شکنجه می‌تواند از جنگ آنها رهایی یابد. همیشه حقیقت را بگویند حتی اگر ارتعاش صدایتان به لرزه افتد در حقیقت انسان همان طور که برای برقراری حقیقت می‌جنگد باید با خرافات نیز به مبارزه برخیزد. چرا که موهومات، نامحسوس، درک ناکردنی و بُرنج هستند و تکذیب آنها به سختی میسر می‌شود اما حقیقت نوعی نگرش است، تغییرپذیر...».



تصویر خیالی هیپاتیا، در نقاشی مکتب ابن اثیر رافائل

نجوم

سینسوس یکی از دانشجویان برجسته او، برای **هیپاتیا** ارزش بالایی قایل بود. او همیشه نتیجه مکاشفات خود را در اختیار بانو می‌گذاشت، در یکی از نامه‌ها او از سرگردانی ملوانهای کشتی در بحر بخاطر نداشتن علم کافی و ندانستن جهت یابی ابراز نگرانی کرد حتی در یکی از نامه‌ها از استاد می‌پرسد چگونه می‌توان از تصمیمات مهم با توجه به حرکات ستاره‌ها مطمئن شد؟ و بانو در جواب نامه نوشت: پدرم همیشه آرزوی محاسبه زمان طلوع و غروب ستاره‌ها، خورشید، ماه و سیارات را داشت و ستاره یاب فعلی من از نوع مسطح آن است و این ابزاری نجومی برای اندازه گیری فواصل و ارتفاعات است که با آن می‌توان ارتفاع ستاره‌ها، ماه و خورشید را تعیین کرد.

همچنین در تشریح جزئیات آن می‌گوید: این ستاره یاب، برای نمودارکردن ستاره‌ها صفحه‌هایی دارد که تعیین کننده مکان ستاره‌ها نسبت به افق و مکان خورشید، ماه و سیارات نسبت به ستاره‌های ثابت استواربر زمان می‌باشد. **هیپاتیا** به همین علت نمودار یا نقشه‌ای به نام جهان مسطح نما اختراع کرد که ستاره‌ها و حرکت آنها را روی آسمان نشان دهد. اسطرلاب اختراعی او تا قرن هجدهم مورد استفاده اکثر دریانوردان بود.

در آزمان کلیسا به شدت خرافات را در میان مردم ترویج می‌نمود و با مظاهر علم در ستیز بود. اسقف **سیریل** نیز با برخورداری و اعتقاد از الاهیات مسیحی معتقد بود اینکه زمین مرکز جهان است و زمین مرکزی مقدس است که همه سیارات بدور آن می‌چرخند. باین نظر زمین مرکز جهان و انسان اشرف مخلوقات است؛ اما **هیپاتیا** در حقیقت همه تصورات و فرضیه های کلیسا را در مورد زمین دگرگون کرد، زیرا این ایده‌ی وی در تضاد کامل با متون کتاب مقدس و نظریات رهبران کلیسا بود. بانو می‌دانست که شکوه و عظمت خورشید باید در آسمان تجلی پیدا کند، در نتیجه، عقل نمی‌پسندید که خورشید با تمام قداست و شکوهش در جایی جز در مرکز عالم، قرار گیرد پس زمین مقدس نیست و **هیپاتیا** با مشاهدات و فرمولهای ریاضی اثبات کرد حرکت زمین به دور خورشید هم بیضی‌وار است نه دایروی. مبلغان متعصب به محض شنیدن این خبر موضع گرفتند و گفتند: کیست که به خود جرات دهد ایده **هیپاتیای** نادان را به جای سخنان روح‌القدس قرار دهد؟! او یک شیطان و جادوگراست و این پیش زمینه مرگ بانو بزرگ شد. البته ضربه نهایی به نظریه ثابت بودن زمین و این که همه ستارگان و سیارات به دور زمین می‌چرخند از طرف **هیپاتیا** رد شد (در حالیکه ارسطو و بطلمیوس مدافعان این نظریه بودند) چندین قرن بعد **گالیله** از نظریه **کپرنیک** مبنی بر این که خورشید مرکز جهان است حمایت کرد. طبق نظر کپرنیک به جای زمین، خورشید ثابت است و در مرکز جهان قرار دارد و بقیه سیارات با مدارهای دایروی دور آن می‌چرخند و نظریات روشن دیگران محصول و مدیون **هیپاتیای** بزرگ هستند.



متاسفانه مرگ

در آن زمان اسکندریه از مراکز مهم **مسیحیت** بود و تفکرات غیر دینی با عنوان کافرکشی به شدت سرکوب می‌شدند. دانش‌هایی که **هیپاتیا** بر روی آنها کار می‌کرد از دید روحانیون برای مردم مضر و گمراه کننده بود و اینکه یک زن به فلسفه

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

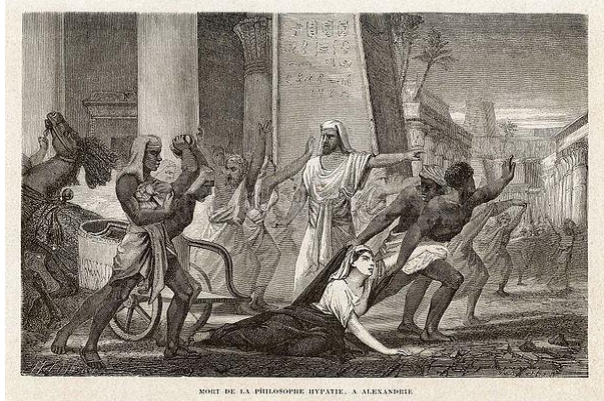
افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

و ریاضیات پردازد غیر قابل تحمل برای پوچ مغزان بود. هیپاتیا توسط «سیریل» اسقف شهر اسکندریه متهم به جادوگری و توطئه علیه مسیحیت شد. (چنانچه ملا ایاز نیازی افغانی در مورد فرخنده شهید) در یکی از روزهای ماه **مارچ** سال ۴۱۵ میلادی مردم خشمگین که اسقف سیریل آنها را امر حرکت داده بود به رهبری پیتر نامی که قاری و نایب نوحه خوانی کلیسا بود روانه صنف درسی هیپاتیا شدند و زمان این کار را روز شنبه پیش از مراسم شکرگذاری دینی قرار دادند. یعنی زمانی که مسیح با افتخار وارد اورشلیم شد، شاگردان از بانو خواهش کردند که با آنها به پناهگاهی برود، اما هیپاتیا گفت: مانند موشها به سوراخها و زیرزمینها فرار نخواهم کرد. اینجا بهترین پناهگاه من است بر بلندای این کتابخانه‌ی کوچک سالهاست که مشق دانایی و تحریر اندیشه می‌کنم. بی‌موجب خودتان را خسته نکنید من بر اعتقادات خود محکم ایستاده‌ام و لحظه عقب نشینی نخواهم کرد و هر روز پرشورتر از روز قبل با انگیزه و الاثر ادامه خواهم داد، مرا از نوشتن هراسی نیست، من معتقد به معجزه کلماتم حتی اگر بدمندم را از هم بگسلند، اینجا بهترین سنگر من است و من در همین سنگر خواهم ماند و خواهم مُرد.

در یک لحظه اوباش ها به درون صنف داخل شدند. آنها ناسزاگوییان نام هیپاتیا را بر زبان داشتند. در یک چشم برهم زدن شاگردان وفاداری که او را در پناه گرفته بودند همه را کشتند. سپس شورشیان چادر ابریشمین را از سر هیپاتیا بزرگ پاره پاره کرده و چین اکادمیک او را تکه تکه نمودند و تاج برگ درخت را از سرش گرفته روی زمین لگد مال نمودند. گیسوان عطر آگین و انبوهش را با دستان آلوده با گناه گرفتند و درحالی‌که موهایش را می‌کشیدند بانو را از صنف درس تا کلیسای شهر کشان کشان بردند. رهبران این مردم عادت داشتند مخالفانشان را در جاده ها بروی سنگ فرسها کش می‌کردند؛ در میان راه شورشیان جاهل اول دستان پرتوان وی را که همواره بدان وسیله به ساده کردن و عام فهم کردن ریاضیات و فلسفه می‌پرداخت، شکستند. سپس لباسش را پاره پاره کرده تن او را برهنه ساختند، بر تن ظریف او قمچین زدند و در حالیکه او را کش کشان می‌بردند با سنگ بر سر و تن هیپاتیا می‌زدند و سر تا پای این زن بزرگ تاریخ را خونین کردند از شدت ضربات تمام استخوانهایش شکسته بود. تا به کلیسا رسیدند سپس دسته جمعی و یکباره به او حمله کردند و از زمین سنگها برداشتند. آنقدر بر او زدند که خرمن از سنگ به وجود آمد تا مردم شهر از این حادثه ناگوار خبردار شدند، یکی از بزرگترین زنان تاریخ با وضعی ناخوشایند، در زیر خروارهای از سنگها خورد و خمیر شد و هیپاتیا جان سپرد.

<عکس مرگ هیپاتیا، اسکندریه. (اثر لوییس فیگور ۱۸۶۶م)>



بعد از آن نوبت به چاقوهای صدفی جهالت و بی‌خردی رسید، تا بدان وسیله پوست تنش را با چاقو کردند. و در پایان جسد بی‌جان این مظهر مقاومت را در راه بالابردن اندیشه، دانش و آگاهی بر روی خرمنی از حقارت، فرومایگی و تعصب کورمذهبی کلیسای آن زمان؛ گوشت تنش را تراشیدند و از استخوان جدا ساخته تکه تکه کردند و تکه های آن را در کوچه های اسکندریه به هر سو غرض ایجاد رُعب و ترس آتش زدند و در "سینارون" (محل سوزاندن اجساد مردگان) او راسوزاندند. جنایتکاران منتظر بودند که کی خاکستر هیپاتیا را مطالبه میکند تا او را نیز بقتل برسانند. خلاصه خاکستر را در دریا ریختند و از آن پس سرود فاتحانه جلادی شانرا بلند بلند خواندند و آواز شادمانی سر دادند. و از عمل شان مفتخر بودند.

فردای آنروز چون سیریل ریاکار بمقصد رسیده بود و دکان ریکاری اش را از خطر حقیقت پرستان نجات داده بود، میخواست برای آرام ساختن مردم. برای او لقب شهید مقدس از طرف کلیسا داده شود تا از بانو هیپاتیا اینبار چهره یک مقدسه شهید بدهند که در آینده بنام او دکان مذهبی دیگر باز کنند. و بنام هیپاتیا اسکندرانی، مقدسه افسانه دنیای مسیحیت و مذهب، مورد استفاده قرار گیرد.

همانطوریکه عیسی مسیح را با شکنجه و صلیب کشتند و از مرده او برای تحمیق مردم تا کنون سواستفاده ها جریان دارد.

*** : فیلم Agora** در سال 2010 برنده 7 جایزه از سری جوایز Goya Awards شد. از جمله بهترین فیلمبرداری، بهترین

طراحی لباس، بهترین جلوه های بخصوص، بهترین فیلمنامه اریژینال و.....

کارگردان: **آلخاندرو آمانبار**

نویسنده: **آلخاندرو آمانبار، ماتئو گیل**

محصول: **اسپانیا، 2009**

د پاپو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ